

به نام خدا

مبارک و غول چراغ جادو

(در ۱۱ آبان ۱۳۰۴ مبارک در صحنه نشسته بر روی تخت احمد شاه قاجار و منتظر شاه میباشد)

غلام: علاحضرتا اجازه دخول میخواهم.

مبارک: دخول کن غلامم.

مبارک به تقلید شاه سر به سر غلام میزند. و غلام با یک بسته که روش نوشته راه حل تمام مشکلات فرسوده: اروپا وارد صحنه میشود.

غلام: علاحضرت به سلامت باشد بسته ای از فرنگ آمده برای شما.

مبارک: توالث فرنگی؟

غلام: علاحضرت به سلامت باشد درون بسته است نمیشود فهمید درونش چیست.

مبارک: توف بقبر پدرت اگه توش اورنگاتا باشه میخوای چه غلطی بکنی؟ من و هاپولی کنه تو جوابش و میدی؟

غلام: خوب اجازه باز کردنش و نداشتم شاه شاهان.

مبارک: ا؟ افرین به تو غلام که بیخودی تو حساب و کتاب دیگران تجاوز نمیکنی. حالا درش و باز کن بین توش چی داره.

غلام: چشم.

شروع به باز کردن میکند و از آن یک قوری طلا و یک لیوان طلا شکل بیرون می آورد بیرون و با تعجب خوب آنرا بررسی میکند.

مبارک: ببینم توش چی بود؟

غلام: علاحضرتا یک عدد قوری و یک لیوان از جنس طلا براتان ارسال کردن.

مبارک: زهکی!!! هرچی داشتیم و نداشتیم و از خزانه و بانکها توقیف کردن بردن حالا بجاش یه قوری و یه لیوان دادن؟

غلام: قبله عالم درد و بلایتان به سرم بخورد حقیقتا اگر شما سکوت اختیار نمیگردین آنان جرات اینکار و نداشتن. مبارک: افرین از صراحت کلامت خوشم اومد بخاطر این جسارتت من اون لیوان طلا و بهت هدیه میدم. ببر با زن و بچه ات حالش و ببر.

غلام: (با ذوق فراوان) ممنونم قبله عالم شما خیلی مهربونی شما واقعا شاه بودن لایق شماست شما....

مبارک: خوب بسه تمومش کن. از این ماجرا به کسی حرف نمیزنیا!

غلام: چشم سرورم.

مبارک: جای ذرت پرت نمیکنیا!

غلام: حتما سرورم.

مبارک: جای وا نمیدیا!

غلام: حتما سرورم.

مبارک: از این در رفتی بیرون اینجا هرچی دیدی فراموش میکنیا!!! نری جای بگی از فردا اینجا صف بکشن که میدم گردنت و بشورند.

غلام: من غلط بکنم

مبارک: خوب حالا مرخصی.

غلام: (شروع به رفتن میکند) با اجازه.

مبارک: هوی کجا؟ اونور طویله علاحضرت که میخوابه در خروج اونوره.

غلام: اخ ببخشید سرورم ذوق و اشتیاق زیادی همه چیز و فراموش کردم.

مبارک: ای خاک تو سرت گدا گشتون کنم که انقدر گرسنه نگه تون داشته برو برو دیگه .

غلام از صحنه خارج میشود

مبارک: حواست باشه مفتخری نکنش یادت نره.....

غلام: (بیرون از صحنه) اها خلق و الله علاحضرت به من هدیه داده

مبارک: ای بی جنبه بی آبرو ما رو باش به کی لطف میکنیم. خوب بذار ببینم از فرنگ چی فرستادن واسه این گلنگ. به بین چی فرستادن عجب قوری ها جون میده واسه جای بیابانی ای حال میده. بذار بشورمش.

(مبارک قوری به دست بیرون از صحنه میرود و با قوری خیس شده وار صحنه میشود)

مبارک: لامصب ۲ کیلو طلا داره اما مهم نیست ارزشش و داره آدم به چای توش دم کنه فووش یک چای هم میدم به قولمبه عالم میدم.

(مبارک شروع به خشک کردن قوری با قبا شاه میکند که یهو از شروع به دود کردن میکند و مبارک میترسد و قوری را به آنسوی صحنه پرت میکند)

مبارک: یا امام غریب. این دیگه چی؟ خدایا علاحضرت غلط کرد این چه بلای داره سرم میاد؟ کمک یکی به دادم برسه.....

(در همین گیر و داد بود که غولی از آن سوی صحنه وارد صحنه میشود و شروع به نرمش میکند)

غول: اخ که چقد لذت بخشه ادم آزاد باشه !!! البته من که آدم نیستم من غولم غول و بر اورنده آرزوهای ادمای خوش شانس!!! گفتم خوش شانس؟ یعنی به ادم خوش شانس من و آزاد کرده؟ کی و کجاست؟

(مبارک در گوشه صحنه که ترس تمام وجودش و فرا گرفته بود شروع به صحبت با غول میکند)

مبارک: سلام. شما؟

غول: سلام شما من و آزاد کردید؟

مبارک: بله ما شما رو آزاد کردیم.

غول: سلام بر تو ای ارباب بزرگوار من در خدمت گذاری حاضرم.

مبارک: بین من خودم ذغال فروشم قبله عالم برو عدا بابات و در نیار برو.

غول: قبله عام دیگر چیست؟

مبارک: چیزی نیس علاحضرت من غلط کردم دست به وسیله شما زدم دیگه تکرار نمیشه واسه تنبیه این فقیر همین بس بود.

غول: علاحضرت دیگر چه خری است؟

مبارک: همون جد اندر جد شما دیگه.

غول: من جد ندارم.

مبارک: مگه میشه؟

غول: بله ارباب من هزاران ساله که تنها زندگی میکنم.

مبارک: یعنی بابا نداری؟

غول: نه بابا ندارم.

مبارک: مامان؟

غول: نه ارباب.

مبارک: خواهر؟

غول: نه....

مبارک: برادر؟

غول: وقتی پدر و مادر ندارم حتما خواهر و برادرم ندارم دیگه.

مبارک: عمه؟

غول: عمه چیه؟

غول: هر چی که فکرش و بکنید.

مبارک: یعنی این تاج و تخت و میتونم صاحب بشوم و یکم این قلمبه عالم واسم سیاه بازی در بیاره من یکم

بخندم؟ یعنی میشه بیارم ما نوکرا بشیم آقا و این دزدها بشن نوکر ما؟

غول: بله سرورم شما فقط بگو آرزو میکنم که صاحب این تخت و مقام بشم به یک چشم بهم زدن بر آورده میکنم.

مبارک: نه بابا!!! خوب واستا آماده شم . من آرزو میکنم که صاحب ایـــــصبر کن صبر کن.

غول: چی شده ؟

مبارک: زود آرزو بر آورده نکن.

غول: شما که هنوز آرزوی نکردین که بخوایم بر آورده کنم سرورم.

مبارک: یعنی هنوز سه تا سر جاشه؟

غول: بله سرورم.

مبارک: آخ خیالم راحت شد.

غول: چرا آرزو نکردین خوب ؟

مبارک: ببین غولی این تاج و تخت به هیچکس وفا نکرده هر کی روش بوده مهمون چند ساله بیشتر نبوده حیف

نیست الکی آرزومو حرام کنم؟

غول: هر جور شما صلاح بدانید همون درسته اربابم.

مبارک: چه عجب یکی پیدا شد و فهمید ما قیافه ادم بیچاره و داریم اما عقلمان از یه ادم ۵۰ ساله بیشتر میفهمه. ببینم

تو میتونی واسم یه خونه سیصد متری تو بالا شهر تهران با پنج طبقه با وسایل درست شده تحویل بدی؟

غول: ارباب اینکه کاری نداره اما حیف نیست آرزوی بهتر از این بکنید؟

مبارک: آخ راست میگیا. ببینم من آرزو میکنم یک شیر زن یه زن همه چی تموم که همه چی داشته باشه و به کنیزی

به اختیارم در بیاری.

غول: (با کمی تأمل و تلاش برای برآوردن آرزو) ارباب؟! همیشه آرزو اولتون بر آورده کنم؟

مبارک: چرا؟

غول: ارباب کار خیلی سخته این و ۱۵۰۰ سال پیش یکی آرزو کرد بعد ۱۵۰۰ سال دوباره من و احضار کرد و دلت نخواهد با چوب انقدر من و زد که هنوز

مبارک: زهکی بفرما من خودم گشتم نبوده تو هم نگرد نیست. بریم سراغ اولین آرزو.

غول: امر کن ای ارباب.

مبارک: من آرزو میکنم که.....

(در همین لحظه احمد شاه قاجار با ترس و هراسان وارد صحنه میشود)

احمد شاه: مبارک ، مبارک به دادم برس.

مبارک: ای بر پدر وقت شناست لعنت.

احمد شاه: مبارک تو اینجا؟

مبارک: بله تلمبه عالم.

احمد شاه: ... بار گفتم بهم نگو تلمبه عالم من قبله عالم.

مبارک: خوب تلمبه ای دیگه از اونور انگلیس دم میده بازدمش میره واسه روسیه از اونور روسیه دم میده بازدمش میره واسه انگلیس از هر دو طرف فشار میارن شما بادتو رو سر ما خالی میکنی و خزانه رو پر.

احمد شاه: باشه من تلمبه اما دستم به دامن.

مبارک: ای بابا آفتاب از کجا در اومده امروز تا اینجا یک غلام پیدا کردیم و یک دست به دامن.

احمد شاه: مبارک الان وقت شوخی نیست بهم کمک کن هر چی بخوای میدم فقط کمک کن.

مبارک: من هر چی بخوام نه نمیگی؟

احمد شاه: هرچی بخواهی که نه اما...

مبارک: پس معامله مون همیشه.

احمد شاه: باشه هرچی بخواهی نه نمیگم قبول.

مبارک: اهای غولی برو رد کارت دیگه با توو کاری ندارم.

غول: اربابم از من خطای سر زده که من و میخواهی دوباره اسیر کنی؟

مبارک: نه بابا تو قابلیت کمه اونم همش سه تا الان یه ورژن جدید پیدا کردم که کارش انقدر گیر حاضر زن و بچه اش هم به حراج بزاره.

احمد شاه: ایشون کی باشن تو افاق شخصی بنده؟ مگه نگفتم تمرینات تیآرت و ببر تو خونه خودت؟

مبارک: بابا این ماجرا داره حالا بگو چه غلطی کردی باز باید ماست مالیش کنم؟

احمد شاه: جونم در خطر.

مبارک: ملک تاج ملوک و زدی؟

احمد شاه: نه _____

مبارک: زن جدید گرفتی تازه فهمیدی اصلا زن نیست؟

احمد شاه: نه بابا میگم _____

مبارک: اها سر درد شدید گرفتی ایشالا رفتنی شدی؟

احمد شاه: نه بابا _____ درد

مبارک: اها دیشبم باز مثل همیشه بدون لباس خوابیدی سردیت شده؟

احمد شاه: ای بابا میگم که _____ در دار

مبارک: سر به داران میخوان حمله کنن؟

احمد شاه: میزاری حرفم و بزیم یا نه؟

مبارک: خوب بنال بینم چی ذرت پرت میکنی.

احمد شاه: سردار سپه کودتا کرده و همراه با مردم داره کاخ و تصرف میکنه و میخواد منو بگیر و اعدام کنه.

مبارک: سر دار سپه؟

احمد شاه: بله.

مبارک: الفرار اون دین ایمنون نداره به بابا خودشم رحم نمیکنه.

احمد شاه: دستم به دامت من یک جا قائم کن که من و نبینه تا بتونم فرار کنم.

(مبارک شروع به پنهان کردن شاه میکنه اما بخاطر چاقی شاه هر جا که وی را پنهان میکند یک جای بدنش میزند)

(بیرون)

مبارک: باشه بیا برو این زیر.

احمد شاه: چشم.

مبارک: نه بیا بیرون این جا تابلوی

احمد شاه: زود الان میان دیکه.

مبارک: باشه هولم نکن. بیا برو این تو.

احمد شاه: مبارک جان من که جا نمیشم.

مبارک: ای بابا از بس مال مردم و مفت میخوری.

احمد شاه: تو نجاتم بده من قول میدم دیکه مال هیچکی و نخورم.

مبارک: تو دور دوم سلطنت همچین قولی داده بودی.

احمد شاه: این تو بمیر یا از اون تو بمیر یا نیست.

مبارک: اخیه من تو رو کجا قایم کنم؟

احمد شاه: ولش کن انکار قسمت من اینه که بدست این سگ دست آموز انگلیس بمیرم نامردا خوب بلدن گی از مهره هاشون استفاده کنن.

مبارک: دیدی؟ دیدی گفتم اینا روباه صفت هستن؟ چوبش و خوردی؟

احمد شاه: اگه ۱۰ روز فقط ۱۰ روز دیگه حاکم بمونم کاری میکنم که ملت به حکومت قاجاریه افتخار کنن.

مبارک: (شیشکی میندد) خواب دیدی خیر باشه این همه سال حکومت کردین آخرم هیچ پخی نشدین واسه این ملت حالا میخوای این گند چندین ساله و ده روزه جمعش کنی؟

احمد شاه: یعنی میگه نمیشه؟

مبارک: نه بابا اشهد تو بخوان.

احمد شاه: کاش میشد میرفتم نزد جد بزرگوارم سال ۱۲۰۴ روزی که به ولیعهدی دامغان در آمد تا بهش بگم که زیر سلطه انگلیس و روسیه نره تا این نظام عمر بیشتری و بگند و مردم آزادی بیشتری داشته باشند.

مبارک: خدا و کیلی اگه همچین چیزی شدنی باشه واسه خاطر مردم اینکار و میکنی؟

احمد شاه: چه کاری؟

مبارک: پس الان یک ربع داری چی میکنی؟

احمد شاه: ای بابا یه ارزوی بیخود بود شدنی که نیست.

(مبارک به فکر فرو میره)

مبارک: اگه برم سال ۱۲۰۴ میتونم کریم شیره ای و پیدا کنم و بهش بگم همچین تاثیری و راه اندازی نکنه اخیه این سیاه بازی تو آینده هیچ جایگاهی نداره چون همه چی خارجی میشه حتی کتابهای درسی.... ارباب من تو رو به آرزوت میرسونم اما باید قول بدی تنها هدفت این باشه که مردم و آزاد کنی.

احمد شاه: شوخی نکن مبارک اینکار شدنی نیست.

مبارک: به من میگن مبارک ببینم غولی اینکار شدنی یا نه؟

غول: بله اربابم.

احمد شاه: ارباب؟ اون به تو میگه ارباب؟ هاهاها... هاهاهاها... هاهاهاهاهاها

مبارک: چرا میخند؟

احمد شاه: نوکر ما چاکری داشت، چاکر ما هم غلامی داشت.. هاهاهاهاهاهاهاهاها

مبارک: هه هه هه هه هه هه هه کوفت.

احمد شاه: بله؟

مبارک: هیچی من و باش خواستم کمکت کنم.

احمد شاه: واسه آخرین شوخی کار خوبی بود ولی حیف که دیگه نمیبینمت.

مبارک: ببین سرورم یکم توضیحش سخته راستش.....

(در همین لحظه کسی به در میکوبد)

صدا: به نام سردار سپه در و باز کنید.

(احمد شاه از ترس فراوان بر روی کمر مبارک میپرد)

احمد شاه: مبارک اومدن دیگه کار هر دومون تمومه.

مبارک: ببینم غولی من آرزو میکنم ما ۳ نفر و ببری به سال ۱۲۰۴ زود.

غول: ولی شما که دو نفر هستین

مبارک: ببینم تو مگه با ما نمیای؟

غول: اها از اون نظر؟ باشه ولی....

مبارک: ولی نداره زود گفتیم.

(غول اولین آرزو مبارک را بر آورده میکند و مبارک و احمد شاه را با سال ۱۲۰۴ میبرد اما نه به تاریخ شمسی بلکه به تاریخ میلادی صحنه پر از دود است و از میان دود کم کم چهره مبارک و شاه و غول پیدا میشود و در گوشه دیگر آلگسیوس سوم ایستاده)

مبارک: فکر کنم مردیم و الان تو ابرا باشییم.

احمد شاه: اگه مردیم پس چرا من احساس سنگینی میکنم.

مبارک: اونا مال مفتی که خردی و هنوز تو گلوت گیر کرده.

احمد شاه: مبارک!!! تو روی کمر من چیکار میکنی؟

مبارک: این من باید از شما بپرسم که زیر من چیکار میکنی؟

احمد شاه: بیا پایین بینم این چه غلطی بود کردی؟

مبارک: گفتم که من آرزوت و بر آورده میکنم.

احمد شاه: یعنی الان سال ۱۲۰۴ هستیم؟

مبارک: بله.

احمد شاه: مطما هستی؟

مبارک: بله سرورم اصلا از غولی میپرسم چون این اینکار و کرده.

احمد شاه: پیرس ببینم من که هنوز باورم نمیشه.

مبارک: غولی جان؟

غول: در خدمتم سرورم.

مبارک: به این سرور من بگو الان ما در چه سالی هستیم.

غول: چشم ما در سال ۱۲۰۴ میلادی هستیم.

مبارک: بله شنیدی در سال ۱۲۰۴ میلادی...!!! (رو به غول) ببینم گفتمی میلادی؟

غول: بله دیکه سرورم.

مبارک و احمد شاه: میلادی؟

غول: بله دیکه من همون جا خواستم بپرسم ولی شما گفتین زود منم سریع وارد عمل شدم.

مبارک: خسته نباشی.

احمد شاه: یه عده خل و چل دیوانه دور خودم جمع کردم که نگو نپرس.

(در آن گوشه تصویر که آلکسیوس مات و متحیر مانده بود از حضور این افراد درون اتاق شخصیش و مبارک و

احمد شاه به تازگی متوجه حضور شخصی دیگر درون اتاق شدن)

مبارک: قبله خالم فکر کنم سردار سپه تغییر چهره داده و اینجوری میخواد قبض روح کنه. غولی تو بجز ما کسی

دیکه و با خودت آوردی؟

غول: نه اربابم فقط ما ۳ نفر اومدیم.

احمد شاه: پس این مرتیکه سفید پوش اینجا چی میخواد؟

مبارک: سرورم اجازه بدی من میرم ته تومبش و در میارم.

احمد شاه: برو برو ببینم چه میکنی.

مبارک: ببخشید شما؟

آلکسیوس: شما چگونه وارد اتاق من شدین؟ اصلا شماها که هستین؟

مبارک: چه لفظ قلم صحبت میکنه. ببینم اسم نهیفتون؟

آلکسیوس: من آلکسیوس سوم پادشاه روم شرقی.

مبارک: پادشاه کدوم قبرستون؟!

آلکسیوس: روم شرقی.

مبارک: (رو به احمد شاه) ببینم این کد خدا کدوم شهر؟

احمد شاه: خنگه اون میگه پادشاه روم شرقی یعنی نصف اروپا.

مبارک: اروگا کدوم جهنم دره ای؟

احمد شاه: همون فرنگ دیگه.

مبارک: ایشون همونی که هر وقت دلت تفریح میخواست میرفتی توش؟

احمد شاه: ای وای از دست تو خنگ بی سواد.

مبارک: اره من بی سوادم از زمانی که یادم میاد تو اون اموات و میخندوندم کی وقت کردم و گذاشتی ما درس بخونیم؟

احمد شاه: آخه تو سیاه برزنگی چی و به درس؟

مبارک: پا میشم سیاه برزنگی و نشونت میدم که حضم کنیا

احمد شاه: میدم گردنت و بزتن تا ادب بشی....

آلکسیوس: آقایان، آقایان بس کنید این منم که باید پیرسم اینجا چه غلطی میکنید؟

مبارک: هیچی اقا شما تو تخت و پادشاهی ما چه غلطی داری میکنی؟

آلکسیوس: من؟

مبارک: نه عمه من

آلکسیوس: عمه دیگر چیست؟

مبارک: موجودی است که آیندگان از او به خوبی یاد خواهند کرد.

احمد شاه: بابا و لش کن این چرندیات و برو سر اصل مطلب.

مبارک: چشم قبله خالم . (به آلكسيوس) خوب بگو بينم چي داري چي نداري؟

آلكسيوس: منظورت چيه؟

مبارک: منظورم اينه خونه داري؟

آلكسيوس: بله.

مبارک: وسيله اياب و ذهاب داري؟

آلكسيوس: بله.

مبارک: کار چي کار داري؟

آلكسيوس: من در راس همه کارهام.

مبارک: (به احمد شاه) علا حضرت بخت در خونتون و زده.

احمد شاه: نه بابا!!! واسه چي؟

مبارک: يه خره همه کاره پيدا کردم ميخوام ايراندخت و بذارم تو دامنش.

احمد شاه: خجالت بکش مرتيکه گستاخ ابله هيچ ميدوني چي ميگي؟

مبارک: اخ هواسم نبود تو ميخواي دخترات و بذاري تو دامن سردار سپه.

احمد شاه: اخ نگو نگو . حالا چرا ايراندخت و بهش پيشهاد ميدي؟

مبارک: اخه تو گفتي تا ايراندخت نره خونه شوهر من همايوندخت بهت نميديم من دارم کارمون و راحت ميکنم

حالا بزار بينم کيه و چيه هر چي باشه مودب تر از اون سردار سپه با اون سيپيل لا الله اله لا

(مبارک دست آلكسيوس و ميگيره و ميبره گوشه صحنه)

مبارک: بگو بينم حرفه اصليت چيه؟

آلكسيوس: يعني شغلم؟

مبارک: آره دیگه یعنی مهندسی؟

آلکسیوس: مهندس دیگر چیست؟

مبارک: اها فهمیدم دکتری؟

آلکسیوس: نه.

مبارک: استاد دانشگاه؟

آلکسیوس: نه.

مبارک: پلیسی؟

آلکسیوس: نه.

مبارک: عمله بنای؟

آلکسیوس: نه بابا.

مبارک: پس چیکاره ای؟

آلکسیوس: من همه کاره این مملکت.

مبارک: (شیشکی میندد) خره اگه تو همه کاره هستی پس این قلمبه عالم چیکارست؟ اهاهاها

آلکسیوس: بار دیگر زیاد حرف بزنی میدم اعدامت کنند.

مبارک: هوشه بابا تند نرو تا زمانی که قبله عالم باشه هیچکس نمیتونه من بکشه.

آلکسیوس: اصلا شما ها کی هستین؟

مبارک: ا؟ معرفی نکردیم؟ معرفی میکنم شاه شاهان، پادشاه قالی زمین، ارباب تمام نوکرها، تو دل برو همه دلبرها،

مال مردم خور بی شرف ها، بابای همه ترشیدها، قبله همه خاله هام، شاه ایران زمین احمد شاه قاجار در مقابل

شماست احترام بگزارید.

غول و آلكسيوس هاج واج از اين همه التاف مانده اند و هيچكدام زانو نميزنن و به سوي ديگر مينگرند)

مبارك: بله همونجور كه مشاهده ميكنين احترام خانم مرده بابا ميگم هيچكي آدم حسابت نميكنه ميكي نه.

آلكسيوس: تا جاي كه من ميدانم حكومت در ايران بدست خوارز مشاهيان هست و نوشتكين پادشاه ايران زمين است.

مبارك: پس اگه اون پادشاه شما چيكاره هستي؟

آلكسيوس: من پادشاه روم شرقي هستم.

مبارك: پس تو ايران چكار ميكني؟

آلكسيوس: من در ايران نيستم الان در كاخم در قسطنديه هستم.

مبارك: كجا؟

آلكسيوس: روم بزرگ.

(مبارك و احمد شاه هر دو با نگاه غضبناك به غول ميكنند)

غول: در خدمت گزارى حاضر م.

مبارك: من تو رو

آلكسيوس: خوب در اين دقايق آخري خوبه كه ميتونم بيش چند نفر اعتراف كنم كه چه كارهاي كردم.

مبارك، احمدشاه: دقايق آخر؟

آلكسيوس: اري امروز ۱۸ ژوئيه هست و مردم كودتا كردن تا همينجا ميدونم چيزي نمونده كه در بهاي كاخ و از هم بشكافند و من و همه اطرافيانم و اعدام كنند.

(احمد شاه آب گلويش را چنان قورت ميدهد كه صداسي همه را جذب ميكنند)

احمد شاه: مبارك با اين آرزو كردنت از چاله در اومديم و افتاديم درون چاه خدا بگم چيكارت كنه.

مبارک: خیر ندیده همه آرزو هام اینجوری بر آورده میکنی؟ اگه میگفتم یه جفت چشم خوب بهم بده حتما رو کیلام میزراشتی شون؟ آخه اینجا کجاست مارو آوردی؟

غول: ارباب ناراحت نشدین آخه من هزاران سال بیرون نیومدم و تاریخ من همش به میلادی نمیدونستم شمسی به وجود اومده.

مبارک: علم و آدم به شمسی میزان تو نمیددونی شمسی وجود داره؟

غول: نه ارباب.

مبارک: بله دیگه شمسی یعنی اگه ندیدیش نصف عمرت بر فناست ندیدیش؟

غول: نه اربابم ایشون کی هستن؟

مبارک: ار خاک تو سرت نگاه کن الان تلمبه عالم بهت میکه کیه بهش بگو کیه .

احمد شاه: کی کیه؟

مبارک: شمسی دیگه

احمد شاه: سال شمسی و میگی؟

مبارک: نه بابا عمه تو میگم شمسی بولوک خاتون و میگم.

احمد شاه: بس کن مبارک. (به آلکسیوس) ببینم مردم تو چرا کودتا کردن؟

آلکسیوس: من علاوه بر اینکه به مردمم ظلم کردم اما برای رشدشون زحمت زیادی کشیدم. جنگهای فراوانی و داشتم در همه جنگها پیشی بر جنگ بودم در هیچ جنگی نبوده که خودم حضور نداشته باشم و شکست خورده باشم من همه جوره فاتح میدان نبرد بودم اما وقتی که مردمم طوغيان کنن هیچ ارتشی نمیتواند مقابلشان دوام بیاورد اما وقتی مردمم دیدن من به داماد خودم استفان پادشاه صربستان کمک نکردم تا در مقابل برادرانش ووکان به پیروزی دست پیدا کنه از من سرد شدن.

مبارک: ای توف به پدر این تاج و تخت که آدم چقد بد ذات میکنه. خوب از کجا فهمیدی که مردمت دیگه تو رو

پادشاه قبول ندارند؟

آلکسیوس: من با لباس مبدل همیشه در بازار راه میرفتم تا از وضع قیمتهای بازاریان بر روی اجناس با خبر باشم
روزی دیدم پیر مردی در بازار مرا حریص ، بی لیاقت و پادشاهی ضعیف میخواند از آن روز تا به دین حال آماده
چنین روزی بودم.

مبارک: (رو به احمد شاه) ای خاک عالم تو سرت کنن از این یاد بگیر که همیشه جنگیده و همیشه بین مردم بوده اما
شما چی ؟ هر روز مسئول رسیدگی به وضع حرم سرا بودی.

احمد شاه: من دیگه اینکارارو نمیکنم مبارک فقط کاری بکن من به تاج و تخت و قدرتم برگردم اصلا حرم سرار و
میبندم اصلا میدم

مبارک: ای به ذات لعنت که بخاطر قدرت از همه چیزتون میگذرید (به آلکسیوس) تو که اینقد بین مردم بودی پس
چرا از چشمشون افتادی؟

آلکسیوس: روزی من پادشاه مقدونیه و دستگیر کردم و چشمانش را کور کردم و درون سیاه چالی انداختمش به
همراه فرزندش تا کسی از او بیخبر باشد چون همه او را به چشمهای زیبایش میشناسنش بعد از مدت ها بهم خبر
دادند که او در زندان علیه من توهین و زندانیان را با صدای بلندش علیه من به شورش وا میدارد به همین دلیل
تصمیم گرفتم تا روزها به او نه آب بدهم نه خوراک تا بدنش ضعیف شود و دیگر توان فریاد زدن را نداشته باشد
وقتی....

مبارک: جسارت نباشه چرا زبانش و نبریدی؟

آلکسیوس: اه ای خدای من بریدن زبان کار ناشایستی است اما در حقیقت به عقل خودم نرسید اما شک نکن اکه
دوباره به مصدر قدرت برسم تو رو میکنم مسئول شکنجه معلومه به کارت واردی.

مبارک: ما هرچی بلدیم از خاندان قاجار آموختیم تازه اینا که چیزی نیست گوشت و بیار..... (در گوش آلکسیوس
مطلبی میگوید و آلکسیوس با تعجب بسیار به احمد شاه نگاه میکند)

آلکسیوس: یعنی شما هرچی گیرتون بیاد میبرید؟

مبارک: بله همچین که آب از آب تکون نمیخوره اینجوریش نگاه نکن رو تخت باشه غلط اضافی خیلی میخوره.

احمد شاه: مبارک خفه میشی یا پاشم خفه ات کنم؟

مبارک: خفه شدی برو بابا

(احمد شاه به سمت مبارک حمله ور میشه که مبارک پشت آلکسیوس پناه میگیره)

احمد شاه: اگه مردی بیا اینجا تا بفهمونمت من کیم و چیم باز جوت اضافه شده؟

مبارک: من زنم و از اینجا هیجا تکون نمیخورم.

آلکسیوس بس کنید دیگه یا اینکه هر دو شما را بکشم؟

مبارک: ای بابا علیم میگی میزین نقیم میگی میزین من مونده ام به ساز کدومتون برقصم؟

احمد شاه: آلکسیوس میشه ادامه داستان و بگی؟

آلکسیوس: ممنونم کجا بودی؟

مبارک: خونه عمه شما.

احمد شاه: مبارک.

مبارک: چشم خونه عمه قبله عالم.

آلکسیوس: اری دستور دادم به او آب و غذا ندهند مدتها گذشت تا اینکه دیدم در شهر غوغای شده و همه مردم علیه من در مقابل کاخم شعار میدهند وقتی که از سربازان علت را پرسیدم بهم گفتن دختر او به ملاقات پدرش آمده بود و به سلول پدرش رفته بود دقیقی بعد صدای گریه کودک شیرخوار که در آغوش دختر پادشاه بود به گوش نگهبان میرسد و او را اذیت مکنند پس به سمت سلول میرود تا ببیند در آنجا چه اتفاقی رخ داده و وقتی وارد سلول شد دید مادر بچه را بر روی زمین گذاشته و شاه مقدونیه دارد از شیر دخترش را میخورد، نگهبان با دیدن این صحنه از خود بی خود شده و کلاه و زره را از تن بیرون میکند و به کوچه و خیابان میرود و این خبر را به گوش مردم میرساند و مردم طوغيان میکنند تا او را آزاد کنن. از سوی دیگه پاپ انیوسان سوم برای تصرف کلیسای شرقی حمله کرده و در نهایت امروز در تاریخ رقم خواهد خورد. باشد که آیندگان راجب ما قضاوت کنند و بدانند ما که بودیم و چه کردیم.

مبارک: ای بابا این ظلم از اول بشر بوده و هست . باز تو ادم فعالی بودی و بفکر مردمت اما این پادشاهای ما تا
تو نستن باج دادن به بیگانه ها بیچارمون کردن نامردها حالا چرا منتظری؟

آلکسیوس: میخواهم فرار کنم تا با طرفدارانم در روزهای آینده حمله کنم و همه خائنین و به سزای عمالشون
برسونم.

مبارک: بشین بینیم بابا. من میخوام به شما ۲ تا پادشاه حالی کنم که بود و نبودتون در تاریخ هیچ فرقی نداره؟

احمدشاه: چطوری؟

آلکسیوس: مگه شدنی؟

مبارک: بله که میشه. غولی جون برس فریادم.

غول: امر بفرماید سرورم.

مبارک: ببین تاریخی شمسی و که رو خودت نصب کردی؟

غول: بله اربابم.

مبارک: ببین آرزو میکنم همه ما بریم تو سال ۱۴۰۴ تو ایران تو تهران افتاد؟

غول: چشم ارباب بزن بریم. ۲۳ شهریور

(هر سه در مقابل نمادی از دانشگاه تهران ظاهر میشوند و دود همه جا و فرا گرفته و هر سه سرفه شدید میکنند)

مبارک: یادم باشه توی آرزوی بعدی بگم ین قسمت دودش و حذف کنی.

آلکسیوس: من و به کجا آوردین؟

احمد شاه: احسن مبارک این ماشین زمان و از کجا گیر آوردی؟

مبارک: (به الکسیوس) اینجا همه زندگی من هست یعنی ایران (به احمد شاه) ماجراش طولانی ولش کن.

احمد شاه: مبارک!!! اینجا کجای تهران؟

مبارک: نمیدونم قلمه ظالم بزار از یکی پیرسم.....اما چرا همه شبیه هم هستند فقط یکی پوشیده یکی راحت یعنی همه مرد هستند؟

(همه به جمعیت خیالی نگاه میکنند و همه آنها را به سخره گرفتن)

آلکسیوس: هی سیاه سوخته تو با من شرطی بسته بودی یادته؟

مبارک: دقیقه لال بمیر بزار ایران ۱۴۰۴ و بینم بعد میام سراغت.

احمد شاه: مبارک!!!

مبارک: جان سه چارک؟

احمد شاه: چرا اینا لباساشون این شکلی؟ او خخخ این بین.

مبارک: چشمات به فیلتر احتیاج داره ها. بابا چیکار به مردم داری خودت و اصلاح کن. در ضمن تو فرنگ رفتی من چه بدونم چرا این شکلی.

احمد شاه: اصلا از یکی پیرس اینجا کی به کیه بیا این یه شاهی و هم بهش بده بجای انعامش.

مبارک: چشم..... صبر کن اها یکی و یافتم بذار بیاد اینور..... آها اومدم... ببخشید آقای قد بلند و سر پوشیده همیشه وقتتون و بگیرم؟

دانشجو: ایشی مزاحم نشو!!!

مبارک: من کی مزاحم شدم!؟

دانشجو: هنوز که عید نیومده که ریختن بیرون گدایی.

مبارک: گدا هفت جد و آبادته.

آلکسیوس: بگذارید گردنش و بزخم تا ادب بشود.

مبارک: خون آشغال خودت و نگه دار واسه خودت اصلا نگه دار واسه شامت (رو به دانشجو) تو میدونی در مقابلت کی واستاده؟

دانشجو: _____ه نمیدونم! کی واستاده؟

مبارک: علا ذرتا بیا اینجا دارم معرفی میکنم خیر عمه شما.

احمد شاه: چی؟؟!!

مبارک: هیچی! شاه شاهان، پادشاه قالی زمین، ارباب تمام نوکرها، تو دل برو همه دلبرها، مال مردم خور بی شرف ها، بابای همه ترشیدها، قبله همه خاله هام، شاه ایران زمین احمد شاه قاجار در مقابل شماست احترام بگزارید.

دانشجو: هاهاهاهاهاهاها بچه کدوم تئاتری؟ هاهاهاهاهاهاها خدایش کارتون عالی بد جوری آنتم و گرفتین هاهاهاها.....

مبارک: ببینم شما دوتا چیزی دستتون؟

احمد شاه، آلكسيوس: نه!

مبارک: دستهای منم خالی چیزی نگرفتم که....

آلكسيوس: شاید منظورش آتن ما باشد.

احمد شاه: نه بابا میگه آتن رادیو و گرفتی!!!

مبارک: جفتون زر زدین. آتن چیه؟ راستش ما یخوده بی سوادیم.

دانشجو: (پول از کیفش خارج میکند) خدایش خیلی باحال هستین بیاید این پول و بگیرید دست از سرم بردارید بزارید درسم و بخونم.

مبارک: درس؟ مگه شماها با این سن و سال و قد و وزن میزارن درسم بخونی؟

دانشجو: وا مگه چیه؟ مگه الان .. سال پیشه که دختر باید بشوره و بسابه و بره خونه شوهر؟ تا چند سال پیش رسم بر این بود دختر اگه کنگور قبول نشد باید میرفت خونه شوهر اما به برکت نظام تحصیلی کشورمون بعد از حذف کنگور الان هم شوهر میکنن هم درس میخونن.

مبارک: کن کور دیگه چیه؟

دانشجو: ای بابا شماها رسما سرکارم گذاشتینا.

مبارک: (به هر دو پادشاه) بیینم زمان شما دخترها حق داشت تحصیل بکنن؟

احمد شاه و الکسیوس: نه!

مبارک: خسته نباشید!!! (رو به دانشجو) بیینم حالا چی میخونی؟

دانشجو: من واسه دکتری تاریخ جهان می خوانم.

مبارک: دکتری؟ قربونت این بواسیر شاه خالم خیلی اذیتم میکنه.

احمد شاه: بواسیر من چه ربطی به تو داره؟

مبارک: آخه هر وقت میری دست به آب همه جا و خون.....

(احمد شاه میپره و دهان مبارک و میگره)

احمد شاه: هه هه هه مزاح میکنه. برو سر اصل مطلب مبارک جان.

مبارک: ااره همش یاد عمه اش میکنم. اخ من عاشق این سراصل مطلب. خوب خانم شما مجردین؟

دانشجو: (با کلی ذوق) بله چطور؟

مبارک: هیچی واسه امر خیری پرسیدم.

دانشجو: امر خیر؟ آخه مامانم اگه بفهمه خودم بریدم و خودم دوختم که خیلی بد میشه..... نه نه نه لطف کنید

بیاید خونمون با بزرگترم صحبت کنید.

مبارک: به خانواده ربطی نداره که ماشلا خودت عاقل و باقلی البته باید بدوند که با کی میای و با کی میری اما

این موضوع به خودت مربوط میشه نه کس دیگه.

دانشجو: (خیلی خوشحال) واقعا؟ آخه من تازگیا خواستگارم و رد کردم اصلا فکر نکنید من موندم رو دست باباما

همین هفته پیش ردش کردم اما حالا شما که هنرمند هستین میخوام روش فکر کنم.

مبارک: باشه روش فکر کن کی جرات داره حرفی بزنه اما بگو آره یا نه؟

دانشجو: بینم کسی نمیخواد بگه عروس رفته گل بیاره؟

مبارک: گل واسه چی؟

دانشجو: باشه من میگم عروس رفته گل بیاره.

آلکسیوس: گل؟ کسی که جای رفته که بخواد گل بیاورد.

مبارک: بابا تو حرف نزدی کسی نمیگه لالی ها. این یم اصلاح اصیل ایرانی.

دانشجو: وا اول زندگی شروع نشده انقد اعصابانی؟ من دنبال احساسات لطیفم.. اه اصلا نخواستیم.

مبارک: خوب باشه شاه شاهان غلط کرده احساسات لطیفم بهت میدم بابا یک کلام بگو آره یا نه؟

احمد شاه: عروس رفته گلاب بیاره.

مبارک: واسه آخرین بار میگم آره یا نه ما بریم سراغ یکی دیگه.

دانشجو: با اجازه بزرگترهام که خبر ندارن و بعدا به سمع و نظر شون میرسونم

_____ه.

(همه شروع به دست زدن میکنند)

مبارک: دمت گرم حالا بریم سر اصل مطلب.

دانشجو: مگه اصل مطلب این نبود؟

مبارک: نه بابا ۲ تا سوال دارم ازت کمکمون میکنی یا نه؟

دانشجو: ای_____ش! پس سر کار بودم تا حالا؟

آلکسیوس: شما که اینجا هستی پس چگونه سر کار بودی؟ یعنی در آن واحد آدم در چند جا میتواند باشد؟

دانشجو: هه هه هه خندیدم اصلا با شوخیتون حال نکردم (با گریه) شما با احساسات من بازی کردین. عروسکم کو؟

مبارک: بابا به جان شاه ان شاه سوءتفاوت شده... اصلا ما به راضی داریم میخوایم بهت بگیم.

دانشجو: اصلا با همتون قهرم و از همتون متنفرم (با شیطنت) حلا رازتون چی هست؟

مبارک: ما از گذشته اومدیم.

دانشجو: (شروع به خندیدن می کند) هاهاهاهاهاها شوخی میکنی؟ شماها میخواین من و مسخره کنین نامردا

نگنه دوربین مخفی؟ دوربین کجاست؟ هاهاهاها.....

(مبارک در میان خندهای دانشجو سکه را به او نشان میدهد و او از خنده باز میماند)

دانشجو: این اصل؟ از کجا آوردین؟ ز دین به کنج؟

مبارک: تو اگه در سش و خوندی میدونی این اصل و باید قبول کنی ما از گذشته اومدیم و به کمکت احتیاج داریم.

دانشجو: چه کمکی!!!!؟

مبارک: اها این شد حرف حساب. بگو ببینیم تو آلکوسه سیم میشناسی؟

آلکسیوس: نه آلکسیوس سوم امپراطور روم شرقی...

دانشجو: نه_____ه!!! دولوغ میکنی!!!

مبارک: بابا قیافه نکبتش و بین حالا سرت و بکن تو کتابت بین عسکی چیزی داری از ش که شبیه هم باشن دیگه

نگاه کن.

دانشجو: اوه اوه (شروع به ورق زدن میکند) وای نه من دارم خواب میبینم.

مبارک: خواب نمیبینی تازه اون یکیم احن شاه قاجار.

دانشجو: وای نه من دارم از حال میرم.

مبارک: میخوای بریم اتاق مطالعه اگه داری از حال میری؟

دانشجو: شماها چطوری اومدین اینجا؟ من خوابم یا بیدار؟

مبارک: برو خدات و شکر کن خواب نیستی اگه واقعیت بود که وقتی بیدار میشدی لبات میشد به قاعدع لب شتر.

دانشجو: لب شتر چرا؟

مبارک: از بس تبخال میزدی. حالا بیخیال بگو بینم راجبشون میدونی یا نه؟

دانشجو: آره خیلی جالبه هر دو اونها بطور عجیبی در روزهای آخر حکومتشون غیبتشون زد و هیچکس از سر نوشتشون خبردار نشد.

مبارک: یعنی چی؟

دانشجو: احمد شاه قاجار وقتی که رضا شاه کودتاه کرد یهو غیبتش زد....

مبارک: صبر کن صبر کن بذار صداتش کنم خودش بیاد با گوشهای خودش بشنوه. تلمبه عام بیا اینجا جلوس کن بین خان راجب شماها چی میگه بیا.

(هر دو آنها بر روی صندلی می نشینند)

مبارک: خوب ادامه بده.

دانشجو: وقتی که رضا شاه کودتا کرد احمد شاه مثل زنها فرار می کند و هیچکس خبر نداره که کی و کجا فرار کرد و کجا مرد.

احمدشاه: زن؟ به من میگی زن؟ بدم زبونت بیرن؟

مبارک: خوب حالا توهم بشین بینیم بابا حالا خوب فهمیدی بود و نبودت واسه نظام فرقی نداره همین و میخواستی بشنوی؟ (روبه دانشجو) او یکی چی؟

دانشجو: ببخشید شما کدوم آلکسیوس هستی؟

مبارک: مگه اینا علاوه بر مشخص نبودن بابا و مامانشون به قسمت‌های دیگه هم تقسیم میشن که میگی کدوم دی....

دانشجو: اقا مودب باشید لطفا.

مبارک: آخ ببخشید.

الکسیوس: من آلکسیوس سوم هستم.

دانشجو: وای خدای من ولی توهم ۱۸ ژوئیه از کاخ فرار کردی و غیبت زد البته هیچ فرقی نمیکرد چون مردم تصمیم گرفته بودند پادشاه مقدونیه و از زندان آزاد کنند و توی ظالمی که پدر مردم و با مایات در آورده بودی از تخت به پایین بکشن؟

مبارک: پایین بکشن؟ چی و پایین بکشن؟

دانشجو: اقا محترم واسه بار دوم میگم مودب باش. داشتیم میگفتم بعد از غیب شدن آلکسیوس سوم پسر پادشاه مقدونیه به عنوان پادشاه یا الکسیوس چهارم انتخاب شد و به تخت نشست و بعد از تو مردم سالهای سال از تو بعنوان یک ظالم یاد میکردند.

مبارک: بفرما عمه من بود میگفت باشد که آیندگان قضاوت کنند تا من که بودم حالا دیدی که بودی؟ (رو به دانشجو) حالا ببینم بود و نبود اینها در تاریخ الان تاثیری داره؟

دانشجو:

مبارک: نه بابا هر دوشون منافع ملت و به باد دادن یکی واسه کشور کشای هزینههای گزاف میداد اون یکی واسه روی تخت موندن هزینه میداد به روس و انگلیس مخصوصا احمد شاه که هر چی میکشیم از دست او نه. میدونی چقد جواهر و پول از ایران خارج کردی؟

احمد شاه: البته همش و اونجا سرمایه گذاری کردم تا سودش بیاد ایران و به مردم فشاری نیاد..اره

مبارک: زهکی واسه هر کی خالی میندی واسه من دیگه نبند یادت هر وقت میرفتی فرنک یه قطعه زمین و ویلا میخریدی با پول ملت بیچاره؟ حیف من که تا از آرزو هام بخاطر شماها به باد دادم تا بهتون ثابت کنم توی ذهن مردم چی و کی هستین.

(همه سکوت میکنند احمد شاه که هنوز حال و هوای تخت سلطنت بر سرش بود)

احمد شاه: ببینم حالا حکومت دست کیه؟

دانشجو: بعد از شماها یک خاندانی دیگتاتوری اومد روی کار به نام پهلوی حدوداً ۵۰ سالی حکومت کرد تا اینکه مردم به سطوح اومدن ریختن تو خیابان و شاهی که به صد مهره نمی باخت تاجش رو از سرش تو میدون لشکر پیاده انداخت و بعدش نظام جمهوری اسلامی وارد ایران شد و واسه مردم سنگ تموم گذاشت.

احمدشاه: مثلاً چیکار کرد که ماها نکریم؟

دانشجو: چیکار کرد؟ بنده خدا کاری کردن که تو توی کل عمرت ندید و نشیدی. الان سال ۱۴۰۴ شمسی حدوداً ۲۰ سال پیش سیاستمداران مملکت برنامه ای چیدن تا ایران از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در جهان افتخار آفرینی کنه که همینم شد.

مبارک: (به سر هر دو تا شاه میزند) ای خاک عالم تو سر جفتون بکنم. د لامصبها اگه شماها بودین که عقلمون فقط به این قد میداد که روی دختر ۲۰ ساله یه چشم انداز ۲۰ ساله باز کنید که ۲۰ سال بعد بگیرینش حالا یکم یاد بیرین (روبه دانشجو) ادامه بده.

دانشجو: بله جونم براتون بگه که ایران الان جز ۱۰ تا کشور برتر اقتصادی مثلاً تا ۱۰ سال پیش چین کل بازار ایران و تو مشتش گرفته بود اما ایرانیای عزیز با حمایت از تولید کننده داخلی و با عزم ملی کاری کردن که الان داریم به چین کالا میفرستیم.

(همه به هم): آفرین

دانشجو: تازه الان فهمیدیم قرار ایران به صندوق بین پول داره وام میده.

(همه به هم): آفرین

دانشجو: ملت ایران هیچوقت طمع مردم سالاری و نچشیده اما توی این ۵۰ سال همه جوهره احساس راحتی کرده چون رئیس جمهورش و خودش انتخاب میکنه خودش انتخاب میکنه که حاکمش کی باشه اما توی نظامهای پیشین حق هیچ حرفی و نداشتیم. تازه از نظر فناوری از همین دانشجویای نخبه استفاده میکنن دیگه مثل بعضی ها (اشاره به احمدشاه) نیاز نداریم از خارج استاد بیاریم چون خیلی از ایرانیان در همه جای جهان جزء اساتید برتر دانشگاهها هستند.

(همه به هم): آفرین

دانشجو: تازه از نظر فناوری ما علاوه بر اینکه فضاپیما با سر نشین توی چند روز دیگه به فضا پرتاب میکن.

احمدشاه: اها این و توی فرنگ شنیده بودم اما انگار قرار قسمت بشه بینمش اونم توی ایران خوب بعدش؟

دانشجو: داشتیم میگفتم ما سالهاست که منتظر سامانه دفاعی موشکی اس ۳۰۰ هستیم که روسیه به ما نداده اما دیروز توی روزنامه خوندم ایران سامانه موشکی اس ۵۰۰ و به روسیه فروخت الانم از نظر امنیتی در خاورمیانه، آسیای میانه، آسیای شرقی حرف اول و میزنیم.

مبارک: نه بابا؟ (به هر دو شاه) اگه شماها بودین که الام ایرانیای عزیز توی کشور همسایه باید آبدارچی می بودند.

دانشجو: تازه اینجاشو نگفتم از نظر سلامت ایران جز ۵ کشور برتر سلامتی هستیم یعنی هر ۲۰ نفر ۳ نفر مریض هستند از وقتی که مردم به نظام داری و درمانی مملکت کمک کردن هزینه های درمان به حدی رسید که رایگان محسوب میشد به همین خاطر مردم همیشه زیر نظر پزشک سلامت بودند و هستند و ناز گیها هم قرار خیلی از بیماری ها بصورت رایگان عمل بشه خدا کنه جراحی بینی هم رایگان بشه من از دست این دماغ خلاص بشم.

آلکسیوس: جراحی بینی دیگر چیست؟

دانشجو: توضیحش سخته بیخیالش شو

احمد شاه: یعنی وعظ مردم انقد خوب شده که به نظام سلامت و دارویی کمک میکنند؟

دانشجو: نه بابا سالها پیش سال ۱۳۹۳ وقتی رئیس جمهور از مردم خواست که از گرفتن یارانه صرف نظر بکنن تا به دارو کمک کنند مردم توی سال اول زیاد همکاری نکردن و یارانه گرفتن اما وقتی هزینه دارو و درمان نصف شد مردم کم کم شروع کردن از دریافت یارانه انصراف دادن ما خودمونم تازه ۳ ساله که از دریافتش انصراف دادیم.

مبارک: رایانه چیه؟

دانشجو: آخ حواسم نبود شماها نمیدونید چیه. بیخیال.

مبارک: قبله عالم یکم یاد بگیر همه به درمان هم کمک میکنند اونوقت تو یک هفته بواسیر داشتی همه مارو مبتلا کردی.

دانشجو: در ضمن ایران از نظر فرهنگی ۵۰٪ رشد داشته. ایران با تمدن هفت هزار سالش در جهان حرف اول میزنه و تازگیها فیلمی با نام ۷ هزار سال تمدن جایزه اسکار و از فیلم ۳۰۰ پس گرفت و به تو دهنی حسابی بهش زد.

مبارک: افرین به شرفشون.

دانشجو: اینو یادم رفت بگم کـــــــــــــــ

احمد شاه: این دوشاخش کجا وصل بابا من غلط کردیم اصلا ما هیچ پوخی نبودیم ونیستیم قبوله هر چی بگین.

دانشجو: بذار قسمت مهمش و بگم دولت برای رشد جمعیت انقد تلاش کرد که ملت ایران از ۷۵ میلیون نفر رسیدن به ۱۰۰ میلیون نفر تازه واسه تربیت این همه بچه به دنیا اومده اصلا زحمت تربیت و به پدر و مادر نمیدن بچه از همون دوران دبستان و مهد کودک جوری نظام آموزشی چیدن که که هیچکس ازش بچه بدی به بار نییاد از بس که نظام آموزشی عالی داریم. تنها مسئله که میمونه اونم و بین مردم حل نشده به اونصورت امیدوارم اصلا هیچی اتفاقی نیوفته که مردم بخواهند از خون عزیزشون بگذرنند اما هیچکی به این فکر نمیکنه که اگه از عدل انسانها خلاص بشی نمیتونی از عدل خدا خلاص بشی.

مبارک: اخ نگو قصاص که دلم به جوش میاد. قصاص واسه آدمهای هست که واسه حفظ جایگاه و مقام خودشون (اشاره به هر دو شاه) هزاران بلا سر مردم بیگناه میارند نه واسه جوانی که تو یک لحظه ندونسته کاری کرده. کاش مردم بدونن که بخشش و مرگ جزء از زندگی و باید پذیرفت.

(مبارک در میانه صحنه پشت به تماشاچی میکند)

مبارک: من این نظام و دوس دارم و توش راحت ترم.

(احمد شاه به سمت راست صحنه میروود و زانو میزند و پشت به تماشاچی)

احمد شاه: اره مبارک ما خیلی در حق این ملت ظلم کردیم.

(آلکسیوس که نماد قدرت های اروپای است در سمت چپ صحنه زانو میزند)

آلکسیوس: من جز اینکه سر تعظیم در مقابل این همه عزم راسخ فرود بیاورم کار دیگری نمیتوانم بکنم.

غول: ارباب غروب نزدیکه آخرین آرزوتون و بگید تا بر آورده کنم.

مبارک: آخرین آرزوم و بلند میگم که همه بشنوند آرزو میکنم که همه جوانهای این مملکت همیشه پیروز و سر بلند باشند و خار چشم دشمنان چشم تنگ.

(پرچم ایران به آهستگی پایین میاد و سرود ملی ایران پخش میشود)

ای ایران ای مرز پر گهر / ای خاکت سرچشمه هنر
دور از تو اندیشه بدان / پاینده مانی تو جاودان
ای دشمن ار تو سنگ خاره ای من / آهنم جان من فدای خاک پاک میهنم
مهر تو چون شد پیشه ام / دور از تو نیست اندیشه ام
در راه تو کی ارزشی دارد این جان ما / پاینده باد خاک ایران ما
سنگ کوهت در و گوهر است / خاک دشتت بهتر از زر است
مهرت از دل کی برون کنم / برگو بی مهر تو چون کنم

پایان

نویسنده: میلاد آزاد